

محمدرضا

شاه‌محمدی

دانشجوی کارشناسی

ارشد زبان و ادب

فارسی و دبیر ادبیات

فارسی دبیرستان‌های

شازند اراک

در درس هفتم کتاب ادبیات فارسی ۱ با عنوان «طوطی و بقال» - که از دفتر نخست مثنوی گزینش شده است- بیتی وجود دارد، به این صورت:

جولقی ای سر برهنه می‌گذشت/ با سر بی‌مو چو پشت طاس و طشت
در واژه‌نامه کتاب مذکور، واژه جولقی، ژنده‌پوش و گدا معنی شده است و مؤلفان محترم کتاب، از معانی متعدد لغوی و اصطلاحی این واژه تنها به همین معنی بسنده کرده‌اند. همین امر و یافتن مفهوم قانع‌کننده‌ای برای واژه جولقی، جست‌وجو در چندین کتاب را باعث شد که حاصل و چکیده آن در ادامه می‌آید.
در لغت‌نامه دهخدا در باب واژه جولقی آمده است:

این واژه معرب جولخ به معنای بافته پشمینه است و به دو صورت جولق (به فتح سوم) و جولق (به فتح اول و کسر سوم) نیز تلفظ می‌شده است. در همین کتاب و به نقل از غیاث اللغات آمده است. جولقی صفت نسبی منسوب به جولق و به معنی قلندر شال پوش، ژنده‌پوش، و قلندر پشمینه‌پوش است. (لغت‌نامه، ۱۳۷۷: ذیل واژه جولق)



جولق کجاست؟

واژه جولق هم‌چنین با جولاه که در کتاب ادبیات فارسی ۱ (ص ۱۲۷) درضمن حکایتی از بهارستان جامی آمده، از یک ریشه است. در فرهنگ معین ذیل واژه جولاه آمده است: جولاه: جولاهه، ... جولق، جولخ به معنی بافنده و نساج. (فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه جولاه)

استاد شفیع کدکنی معتقد است: «واژه جولق اصطلاح کهنی نیست بلکه در معنی لغوی آن، که شخص منسوب به جوال و جوالق است، به کار می‌رفته.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۰۹) و نیز ایشان به نقل از نیکلسون آورده است: «واژه جولقی احتمالاً یک کاربرد عامیانه است که در دوره‌ای خاص از ادوار زبان پارسی وجود داشته است.» (همان: ۲۱۱)

این واژه گذشته از معنای لغوی، معنایی اصطلاحی نیز دارد که با آن چه در کتاب ادبیات فارسی ۱ به معنای ژنده‌پوش و گدا آمده است- دست‌کم در زمان سروده شدن مثنوی- تفاوت دارد.

این واژه گذشته از معنای لغوی، معنایی اصطلاحی نیز دارد که با آنچه در کتاب ادبیات فارسی ۱ به معنای ژنده‌پوش و گدا آمده است- دست‌کم در زمان سروده شدن مثنوی- تفاوت دارد

جولقی عنوان دیگری از طریقت قلندریه یا فرقه‌ای منشعب از آن است. «قلندریه در واقع جماعتی بوده انداز صوفیه ملامتیه که در حدود قرن هفتم هجری در خراسان و هند و حتی شام و بعضی بلاد دیگر شهرت و فعالیت داشته‌اند. البته سابقه این فرقه از قرن هفتم فراتر می‌رود اما شهرت آن‌ها مخصوصاً در این اوان بوده است. قلندریه غالباً موی ریش و سبیل و سر و صورت را می‌تراشیده‌اند و دلقی از پشم سبز بر تن می‌پوشیده‌اند. این طریقه در خراسان به‌وسیله قطب‌الدین حیدر و در هند به وسیله خضر رومی انتشار یافته است.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۶)
به نوشته استاد زرین کوب «کسی که سلسله‌ای به نام قلندریه تأسیس کرد، شیخ جمال‌الدین ساوجی بود که در حدود سنه ۶۲۰ هـ. ق در دمشق رسم تراشیدن موی سر و ابرو را بنیاد نهاد.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۶۴)
قلندریه در سیر تحول خود با عناوین دیگری چون جولقی

(جوالقی)، حیدری (حیادره) و جلالیه (درویشان جلالی) یا خاکساری شناخته می‌شوند.

استاد شفیع کدکنی معتقد است که تاریخچه ظهور اصطلاح حیادره یا حیدریان به سال‌های پس از درگذشت قطب‌الدین حیدر زاوگی (۶۱۳ یا ۶۱۸ ه.ق.)، یکی از پیشوایان طریقت قلندریه، می‌رسد. (همان: ۴۰۷)

در باب پیدایش جوالقی و جوالقی استاد زرین کوب می‌نویسد: «محمد بلخی که شاگرد و پیرو او- شیخ جمال‌الدین ساوجی) بود، رسم پوشیدن جوال را بر آن- رسم تراشیدن موی سر و ابرو- افزود و از این جاست شهرت آن‌ها به جوالقی و جوالقی.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۴۴) «قلندریه به عنوان یک فرقه خاص، در سرزمین هند مخصوصاً با نام جلالیه و درویشان جلالی نام و آوازه یافته‌اند. این فرقه که خاکساریه هم «ظاهراً بعدها از میان آن‌ها پدید آمده‌اند، منسوب‌اند به سید جمال‌الدین ثانی (۷۸۵-۷۰۷ ه.ق) معروف به مخدوم جهانیان جهان گشت.» (همان: ۳۷۳)

قلندران افکار و آداب و رسوم ویژه‌ای داشته‌اند که آن‌ها را از سایر طریقت‌های صوفیانه متمایز می‌کرده است. از جمله رسوم رایج میان قلندران رسم تراش^۲ بود. آن‌ها لباس‌های ژنده به تن می‌کردند و «در پاره‌ای مواقع به کلی عریان ظاهر می‌شدند و در غالب موارد دیگر هم لباس‌هایی که نه درخور اهل تقوا بود، می‌پوشیدند. برخی اوقات جامهٔ سربازان و عیاران به تن می‌کردند و بعضی مواقع مویینه پوشی یا پوست‌پوشی می‌کردند و حتی بسا که ببرینه و پلنگه هم می‌پوشیدند.» (همان: ۳۶۶)

با استقرار سلجوقیان در روم (یا آسیای صغیر) و پیدایش سلاجقه روم علاوه بر نفوذ و گسترش زبان پارسی در آن ناحیه، فرهنگ و اندیشه‌های فرق مختلف ایرانی نیز در آنجا رسوخ یافت. از گروه‌های مهم و معروفی که افکار و آداب و رسوم آن‌ها از ایران به روم رفته بود و متشکل از تودهٔ مردم و افراد طبقات پایین اجتماع بودند، می‌توان از جوانمردان (فتیان، عیاران و...) و قلندران نام برد. قلندران حتی پیش از جوانمردان در روم نفوذ کردند. محمد امین ریاحی در این باره می‌نویسد: «گروه مهم دیگری که پیش از جوانمردان در روم نفوذ کرده بودند، قلندران هستند که در روم جوالقی (= جوال پوش، پلاس پوش) نامیده می‌شدند.» (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۴)

هم او می‌افزاید: «قلندریه، ملامتیان سرگردان هستند که مثل هیبایی‌های قرن ما به آداب و رسوم اجتماعی بی‌اعتنا بودند. سر و ریش و سبیل و ابرو را می‌تراشیدند، لباس خشنی می‌پوشیدند و گاهی در کوی و برزن می‌گشتند و در بوزگی می‌کردند. استاد فروزانفر راه رسم آنان را در این عبارت خلاصه کرده است: تخریب ظاهر، تحصیل بدنمای، عمل کردن بر ضد آداب و رسوم.» (همان، همان‌جا) طریقت قلندریه و فرق وابسته به آن (چون جوالقی، حیدری و جلالی) در ایران پدید آمدند ولی در خود ایران چندان مجال انتشار و گسترش نیافتند و انتساب به این طریقت در ایران چندان با نظر موافق همراه نبوده است.^۲ به اعتقاد استاد محمد امین ریاحی:

«این که درویشان متأخر ایران موی سر و سبیل را رها می‌کردند و نمی‌تراشیدند، برای رفع اتهام قلندری از خود بوده است.» (همان: ۱۶) استاد شفیع کدکنی در تأیید این ادعای ما می‌نویسد: «در فارسی دوره‌های جدید کلمه‌ای وجود دارد به صورت (جَعَلِق به تشدید و فتح سوم) که غالباً به‌عنوان نوعی دشنام به کار می‌رود. علامه قزوینی حدس زده است که جعلق امروز، بازمانده‌ای از کلمهٔ جوالقی قدیم باشد و یادگار عصر انحطاط جولقیان و قلندریان که عملاً کاری جز در بوزه‌گری نداشتند.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۱۰) با همهٔ بی‌توجهی و کم‌قابلی و حتی بدنمای قلندران در ایران، این طریقت با عناوین مختلفی، که ذکر آن‌ها گذشت، در هند و روم مجال انتشار و گسترش یافت؛ زیرا، «در قرن هفتم در دیار روم وضع به دیگر سان بود. در آن رنگارنگی فکری و اجتماعی و گرم ابزارهای طریقت‌های گوناگون، قلندریه محیط مناسبی یافته بودند. در آن جا قلندریان را جوالقی می‌نامیدند.» (ریاحی: ۱۶) با توجه به آن چه پیش از این آمده و نیز در نظر داشتن این مطلب که مولوی دوران کمال و پختگی فکری خود را در روم پشت سر نهاده بود، جوالقی در داستان طوطی و بقال قلندر جوال پوشی است که به آن هیئت خاصی- سر بی‌مو چو پشت طاس و طشت- برای طوطی تصویری شبیه خودش را تداعی می‌کند.

استاد زرین کوب در کتاب «جست‌وجو در تصوف ایران» می‌نویسد: «بیشتر وقت‌ها (قلندران) جوالی به رنگ سبز بر تن می‌کردند و یک همچو جوالقی سبزی‌پوش، که تمام موی سر و صورتش را هم تراش داده بود چنان غریب و مضحک به‌نظر می‌آمد که می‌توانست در طی حکایت معروف بقال و طوطی در مثنوی، تصویر طوطی توسری‌خورده‌ای را، که تمام پرها روی سرش از آسیب ضرب فرو ریخته باشد، القا کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۶۶)

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی در باب صوفیهٔ ملامتیه ر.ک. به ارزش میراث صوفیه، صص ۹۱-۸۶.
۲. رسم تراشیدن موی سر و صورت و حتی ابرو.
۳. البته در ادب پارسی اشاراتی دال بر تأیید و تکریم این طریقت موجود است؛ به استثنای آثار مستقلاً که در باب قلندریه از بزرگان ادب پارسی باقی مانده است. حافظ در همین زمینه می‌فرماید:

قلندران حقیقت به نیم جونخرد/ قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است
هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو این جاست/ نه هر که سر بتراشد قلندری داند

منابع

۱. زرین کوب، عبدالحسین؛ جست‌وجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲. ارزش میراث صوفیه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۳. ریاحی، محمد امین؛ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹.
۴. سنگری، محمدرضا و دیگران؛ ادبیات فارسی (۱)، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۵.
۵. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی). تهران، سخن، ۱۳۸۶.
۶. فرهنگ فارسی معین.
۷. لغت‌نامهٔ دهخدا.